کلاس معارف اخلاق- جلسه‌ی سی‌و‌هشتم- 04/02/1393

حجت الاسلام بهرامی

ان‌شاءالله خدای متعال همه‌ی ما را از آنچه که آلودگی و تاریکی است و سعادت و خوشبختی ما را به خطر می‌اندازد حفظ کند و عاقبت به خیر بکند. صلواتی مرحمت بفرمائید.

از قرآن کریم آیه‌ای را خدمت شما عرض می‌کنم و بعد هم به دنبال همین یک نکته‌ی را در مسائل تربیتی عرض می‌کنم. اگر کسانی دنبال مطالب را گرفته باشند که ان‌شاءالله این‌جور هست شاید کارگشا باشد و در عمل دست‌وبال انسان را یک مقدار باز کند.

در سوره‌ی حشر آیه‌ی 18 خدای متعال خطاب به آن کسانی که ایمان آوردند که الحمدالله ما هم از این شمار هستیم و ان‌شاءالله باقی بمانیم و روز به روز ایمان ما بیشتر رشد بکند. این‌طور می‌فرماید:

«یا ایها الدین آمنو اتقوا الله»

چند بار قبلاً هم عرض کردیم که این که گفته می‌شود ای کسانی که ایمان آوردید خطاب خداوند متعال را خاص می‌کند. اینجا دیگر همه‌ی انسان‌ها مخاطب نیستند بلکه کسانی که ایمان آوردند مخاطب هستند. یعنی این حقایق را شناختند، باور دارند، پذیرفتند، در دل جا دادند. این‌ها می‌شوند کسانی که ایمان آوردند، کاملاً با آزادی و اختیار، هیچ اجبار و اکراهی هم در کار نیست. این مؤمنین خدا را پذیرفتند، آخرت را پذیرفتند، انبیاء را می‌شناسند و به همه ایمان آوردند. مثل کسی که در دانشگاه آمده ثبت‌نام کرده، بعد می‌گویند دانشجویان محترم. اینجا هم به مائی می‌فرماید که این چیزها را باور داریم.

دستور می‌فرمایند که از خدا پرهیز داشته باشید، یا خدا راه نگه‌دارید و یا خدا را داشته باشید. خود این دستور کاملاً دستوری طبیعی است، کسی که خدائی این‌چنین را باور دارد باید کاملاً هوای خدا را داشته باشد، فراموش نکند، غافل نشود و هوشیار باشد نسبت به آفریدگار خودش. اگر کسی نعوذبالله هنوز خدا را باور ندارد باید بنشینیم گفتگو کنیم، بحث کنیم که به این باور برسد. ولی کسی که به این باور رسیده است آن وقت باید پای این باور بایستد. این ایمان که ظهور بکند، بیاید میدان‌داری بکند، بیاید خودی نشان بدهد و ما را از غفلت بیرون بیاورد، می‌شود تقوا. لذا تقوا این است که انسان حواسش به خودش باشد و خود را پای آن باورها و اعتقادات و حقایقی که شناخته است نگه دارد و تلاش کند با آن‌ها هماهنگ باشد. لذا خدای متعال اگر پروردگار ما است، ما هم بنده‌ی او هستیم. پس بندگی بکنیم و هر چه که او فرمود گوش بکنیم.

این می‌شود تقوا؛ که همین تقوا هم میزان سنجش است. شما بخواهید درجه‌های را معلوم کنید، اینکه چه کسی پیش خدا ارزشش بیشتر است در قرآن ما همین را میزان قرار داده است. «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» باارزش‌ترین شما، بزرگوارترین شما پیش خدا با تقواترین شما است.

یکی از آن باورهایی که ما داریم، بحث آخرت است. اینی که فردا روزی هم هست، در پس این زندگانی، زندگانیِ دیگری هم هست. لذا خدای متعال در ادامه‌ی همین سفارش به تقوا می‌فرماید:

«والتنظر نفس ما قدمت لغد»

و باید نظر کند، نگاه کند هر کسی که چه برای فردا پیش می‌فرستد.

این باور به آخرت باید میدان‌دار زندگی ما باشد. یک چیزی نیست که بگذاریم در صندوقچه و درش را هم قفل کنیم. این باورها مطابق با واقعیت‌ها و حقایق است، لذا ما باید مطابق این باورها زندگی را پیش ببریم. مثل‌اینکه الآن روز است، اگر این واقعیت هست و من هم آگاه و هوشیار نسبت به این واقعیت هستم، آن وقت خودم را هماهنگ با این واقعیت می‌کنم. دیگر چراغ‌قوه دستم نمی‌گیرم که کتاب‌هایم از دستم بریزد پایین.

می‌فرماید که «والتنظر نفس ما قدمت لغد» آن مطالبی که خدمت دوستان عرض شد مراد همین است. عرض شد که این را بکشانیم در شبانه‌روزمان، به همین معنای این دستوری که این آیه‌ی شریفه می‌دهند. ما هر کاری که می‌کنیم یک جایگاه و جلوه و اثری در همین زندگانی دارد، درعین‌حال یک جور پیش فرستادن است. من در این زمین که دارم کشاوری و زراعت می‌کنم، بالأخره در این زمین دارم کار می‌کنم، هر کاری که اینجا بکنم این مزرعه را یک دگرگونی در آن ایجاد می‌کنم. بیلی بزنم؛ جدولی بکشم و آبی بیاورم، تخکی بپاشم، نهالی بکارم. اگر گندم بکارم یک جور زمین را دگرگون می‌کنم و یک آبی نیاز دارد و یک‌جور آبیاری می‌خواهد. اگر گندم نباشد و برنج باشد [شرایط متفاوت می‌شود.] منتها همین کاری که الآن من می‌کنم درعین‌حال یک‌جور پیش فرستادن هم هست. مثلاً در مناطقی که پاییز کشاورزی می‌کنند؛ الآن که دارد در پاییز این تخم را اینجا می‌کارد یعنی برای بهار آینده‌ی خودش مثلاً گندم می‌فرستد. لذا امسال برای سال بعد آمار می‌دهند که سال آینده تولید گندم ما این‌قدر خواهد بود. چون ما این‌قدر هکتار زراعت گندم داریم، میانگین تولید در هر هکتار هم این‌قدر است.

خدای متعال ما را هوشیار می‌کند که همین چیزی که الآن داری انجام می‌‌دهی، پیش فرستادن برای فردا هم هست. داری آنجا یک زندگانی را می‌سازی، که در روایات ما مفصل به این بحث پرداختند که شما ذکری که می‌گویی آجر آنجا است، کاری که می‌کنی ملات آنجا است، این کار را بکنی درختی آنجا برایت می‌روید؛ حالا توصیف در عالم محسوس است دیگر. اگر ما آرام‌آرام این نگاه را در خودمان زنده بکنیم، هر کاری که داریم می‌کنیم یک‌جور سرمایه‌گذاری می‌شود. پیش می‌فرستیم آنجا نگه‌داری می‌شود تا ما برگردیم. البته داریم، گاهی انسان یک چیزهایی را پیش می‌فرستد و بعد در پی آن یک آتشی می‌فرستد و همه را بر باد می‌دهد. یک وقت هم پیش می‌فرستد نگه می‌دارد و بعد هم در آن زندگانی آن‌چنانی از محصول خودش برای همیشه بهره‌مند خواهد شد.

یک نکته‌ای که خوب است توجه بکنیم این است که قرآن در اینجا تعبیر فردا را دارد. زیاد هم این تعبیر هست، یعنی دنیا را امروز گرفتند و پسِ دنیا را گرفتند فردا. یک نکته‌ای که در این مطلب استفاده می‌شود و نکته‌ی روشنی هم هست؛ این است که تعبیر فردا صحنه را خیلی نزدیک نشان می‌دهد. چون اگر من بگویم هزار سال دیگر، خودبه‌خود من به این سمت می‌روم که کجا تا هزار سال دیگر؟ قرآن حتی در مورد قیامت هم می‌فرماید فردا است و نه اینکه دور باشد. یعنی فرصت‌ها بسیار محدود است، مهلت اندک است، دیر بجنبی تمام‌شده و رفته. یک وقت یک چیز هم فرستادی آن طرف، شاید نرسیدی که بگویی این را بده می‌خواهم این چیز خوب را جایش بدهم. تعبیر فردا است، الآن نگاه کند که چه برای فردا دارد می‌فرستد. هر آنچه که در اختیار ما است و از خود ما سر می‌زند برای فردا فرستاده می‌شود. روایت می‌فرماید که «جوری زندگی بکن که انگار هزار سال در دنیا هستی و آخرت را جوری در نظر بگیر که انگار فردا می‌خواهی از اینجا کوچ کنی و بروی.» ناخواسته انسان چون انس به دنیا دارد، روایت را به نفع دنیا تفسیر می‌کند. و استفاده‌ای که ما می‌کنیم این است که برای دنیا باید خیلی خوب برنامه‌ریزی کرد. چون گفتند در دنیا جوری زندگی بکن که گویی هزار سال زندگی خواهی کرد، پس منظور روایت این است که خیلی خوب برای دنیا برنامه‌ریزی کن. من به یکی از دوستان گفتم شما فرض کنید مثلاً ساعت 11 پنج‌شنبه است. شما دو تا کار دارید، مثلاً یک بانکی یا اداری دارید که 2 ساعت دیگر وقت دارید و قرار است یک ماشینی هم بخرید که یک هفته وقت دارید بنگاه‌ها را بگردید. حالا وقتی به این دو مطلب توجه بکنید که من 2 ساعت وقت دارم برای این کار بانکی که از دستم می‌رود اگر انجام ندهم. برای آن ماشین هم که حالا وقت داریم. شما را اگر همین‌طور رها کنند، خیلی روشن است که به کار بانکی می‌پردازید. این را پیش می‌اندازید و از این نمی‌گذرید، حالا بعد به آن کار هم می‌رسید. معمولاً می‌گوییم این که هست، ولش کن حالا هزار سال دیگر اینجا هستیم. درحالی‌که این که گفتند در این دنیا جوری زندگی کنید که انگار هزار سال زنده خواهید بود، جهت مهمش این است که این‌همه حرص دنیا را نخورید، بگویید حالا هستیم اینجا، ولش کن. آخرت را بچسبید که فردا است و یک وقت اگر بگذرد دیگر قابل‌برگشت نیست و قابل گذشت هم نیست. حالا من از دنیا گذشتم و گرسنه تشنه از دنیا رفتم، مگر به‌جایی برمی‌خورد. آن که در دنیا ما برنامه‌ریزی بکنیم یا نکنیم، خود این هم چون شأنی از شئون دنیا است، به‌پای دنیا تابع آخرت است. یعنی اگر آخرت ما اقتضاء کرد که ما برنامه‌ریزی بکنیم که در شرایط عادی این‌طور است؛ چون ما برای آخرت فرصتمان محدود است، هر کاری هم بکنیم بالأخره یک بخشی از عمر رفته است و یک چیزی را آن طرف فرستادیم، در شرایط عادی قاعده‌اش این است که اگر برنامه‌ریزی بکنیم از این فرت محدود بیشتر استفاده می‌کنیم و بهره‌ی آخرتی ما بیشتر خواهد بود. چون این‌جور هست می‌گویند برنامه‌ریزی کنید تا بیشتر بتوانید پیش بفرستید. ولی اگر فرض کنیم یک جایی آخرت ما اقتضاءش این بود که برنامه‌ریزی نکنیم و شرایط یک جوری بود که نمی‌شد برنامه‌ریزی کرد؛ خُب برنامه‌ریزی نمی‌کنیم. برنامه‌ریزی اصالت ذاتی که ندارد، بلکه ابزار و وسیله است. عمده‌اش هم می‌گویند به خاطر این است که وقت را گسترش بدهید و از وقت استفاده‌ی بهتری بشود. لا این نکته که در این آیه هست که «والتنظر نفس ما قدمت لغد» باید در ما زنده بشود. آرام‌آرام ما هر کاری می‌خواهیم بکنیم این هوشیاری را پیدا کنیم که من برای آخرت دارم یک چیزی را پیش می‌فرستم، این‌جور نیست که این کار را انجام می‌دهم، شد شد، نشد و هم نشد، حالا چه کسی دید و چه کسی ندید. من دارم یک چیزی پیش می‌فرستم، یعنی همین چیزی که انجام شد یک روزی من می‌رسم آنجا می‌بینم همه‌چیز حاضر است. اواخر سوره‌ی زلزال می‌فرماید: «اگر مثقال ذره‌ای شری باشد، آنجا می‌بینندش. به همان اندازه خیری هم باشد آنجا آن را می‌بینند.» بیان هم این است که خود این را می‌بینند. خود این در آنجا حقیقتش آنجا آن‌طور نمایان می‌شود. حالا این بحث تکنولوژی یک مقدار بعضی از مفاهیم را هم برای ما روشن کرده است، سابقاً می‌گفتند خود این عمل را می‌بنید می‌گفتند یعنی چه که خود این عمل را می‌بینیم؟ الآن شما این سی‌دی یا هر چیز دیگری، را که در دستگاه می‌گذارید، آن تصویری که روی صفحه می‌آید خود همان هست. خود این در آن فضا آن‌طور جلوه می‌کند. هر چه که از ما در این مرتبه از عالم که سر می‌زند، همین است که داریم می‌بینم. همین وقتی پیش فرستاده می‌شود به عالم بالاتر در آن عالم حقیقتش آن‌طوری است، ممکن است در عالم بالاتر یک جور دیگری آن حقیقت نمایان بشود که الآن اصلاً برای ما قابل‌فهم نباشد. لذا هر کسی را آنچه که پیش فرستاده می‌دهند. آن که می‌گویند از روی پاداش و جزا است، مثل پاداش دنیوی نیست که اینجا یک کاری بکنی و مزدت را از یک جای دیگری بگیری؛ بلکه خود این که پیش فرستاده می‌شود در آن مرتبه خودش می‌شود پاداش و نتیجه‌ی کار. کما اینکه گناه ما هم در آن مرتبه خودش حضور دارد، که یا آتش است، یا سرما است، یا گرما است، یا مار است یا عقرب است و ...

البته این در همین عالم دنیا هم نمود دارد. الآن یک کسی یک جمله‌ای می‌گوید و دیگری این جمله را می‌شنود. این جمله از جهت اینکه صوت است، در عالم فیزیک بحث می‌شود. از جهت مفاهیمی که در آن هست در عالم زبان بحث می‌شود و همه هم با هم تطابق دارند. همین جمله از دهان یک کسی صادر می‌شود، به گوش دیگری می‌رسد، این جمله در دل او یک تحققی دارد. یک‌دفعه می‌گوید که آتش زدی به دلم، خیلی سوختم. دروغ که نمی‌گوید، همین جمله در آنجا که حضور پیدا می‌کند می‌شود آتش. کما اینکه ممکن است به جور دیگری و در شرایط دیگری خنک بکند، سبک بکند. حالا گاهی خود آدم یک چیزی می‌گوید و این گفته برمی‌گردد روی سر خودش، مثل‌اینکه یک جایی یک حرف بسیار نامربوطی از دهان کسی خارج شد. خود این آدم را یک‌دفعه یخ می‌کند. در همین دنیا هم همین‌طور است؛ این‌طور نیست که این بحث‌ها فقط مال آخرت باشد. لذا کارها در شرایط گوناگون حقیقتاً واقعیاتشان گویا متفاوت است، لذا آثارشان متفاوت است. در یک جای آب روی آتش است، در یک جا آتشی به پا می‌کند. این را دقت کنیم و برای خودمان زنده‌اش کنیم که آنچه را که ما انجام می‌دهیم یک چیزی را برای فردای خودمان داریم پیش می‌فرستیم. لذا نگاه کنیم که چه پیش می‌فرستیم. آنجا نرویم یک‌دفعه ببینیم همه مار و عقرب و آتش و آلودگی و کثافت و ... فرستادیم و در این‌ها باید بگذرانیم.

این یک مطلبی است که خوب است آدم این‌طور آیات را حفظ کند و در طول شبانه‌روز گاهی با خودش زمزمه بکند که این هوشیاری حاصل بشود. آدم با دیگران می‌خواهد گفتگو کند، او هر کاری کرده است حال و آینده‌ی خودش را رقم زده است و به من ربطی ندارد. حالا من می‌خواهم پاسخ بدهم، من نباید فقط اینجا را ببینم که بگذار این جمله را بگویم حالش را بگیرم. بله درست است اگر این جمله را بگویی حال او را می‌گیری ولی یک چیزی هم برای خودت گذاشتی، اینکه حال او را می‌گیری فردا روزی ممکن است حال او درست بشود. ولی این جمله می‌شود پس‌انداز خودت؛ این را بعد می‌توانی بپذیری؟

قرآن می‌فرماید مال یتیم را نخورید. نمی‌فرماید که مزه ندارد و خیلی تلخ و بد مزه است. حتی نمی‌فرماید که فردا این یتیم بزرگ می‌شود و پدرتان را در می‌آورد یا نمی‌آورد. می‌فرماید که این چیزی که دارید می‌خورید در شکم‌هایتان آتش دارید می‌ریزید. یعنی فردا روز آتش به‌جان خودتان انداختید. یا در مورد غیبت؛ برادر مؤمن تو است. برادر باید خیرش به برادر برسد، حالا من پشت سر او آبرویش را ببرم. اینکه آبروی او برده می‌شود را کار نداریم، ولی آن چیزی که من دارم برای خودم به‌جا می‌آورم چیست؟ قرآن می‌فرماید شما دارید گوشت مردارش را می‌خورید. شما تصور بکنید که انسان یک زندگی‌ای داشته باشد که خوراکش این‌طور باشد، آن وقت می‌شود زندگی؟ لذا در آنجا خیلی‌ها فریاد می‌زنند «یا لیتنی کنت ترابا»

این اگر در انسان زنده بشود، خیلی از مشکلات فردی، خانوادگی و جامعه حل می‌شود و مهار انسان هم با همین چیزها است. بدون این چیزها که خود انسان خودش را مهار بکند، نمی‌شود او را مهار کرد. این یک برکتی دارد و آن هم اینکه انسان از قید دیگران آزاد می‌شود. حالا دیگران تعریف بکنند یا نکنند، خوششان بیاید و یا نیاید؛ آدم از این چیزها آزاد می‌شود. این شخص خودش سبک و آزاد می‌شود. بدون این هم نمی‌شود. الآن در بحث‌های خانوادگی دقت کنیم، این سبک مشاوره‌هایی که هست و خیلی هم زور می‌زنند و خیلی هم دلسوزی می‌کنند، این‌طوری حل نمی‌شود. تا این مسائل برای انسان جل نشود که یک جای دیگری دل آدم گرم باشد و خیال آدم راحت بشود به این دستورات سَر و ساده و به صرف یک بده بستان مادی حل نمی‌شود. حالا من اینجا دارم صبر و حوصله به خرج می‌دهم و چیزی نمی‌گویم، کار به دیگری ندارم و برای فردا روز خودم دارم کار می‌کنم. آنجا هم قطعاً هیچ‌کسی نمی‌تواند دستبرد بزند، چون نگه‌‌دارش خود خداوند متعال است. حالا اینجا شیطان معمولاً می‌آید تا کَیْ؟ قرآن می‌فرماید تا فردا. یکی از وسوسه‌های خیلی ناجوانمردانه‌ی شیطان همین است که زندگی موقت دنیا را به خورد ما یک زندگی جاودانه جلوه می‌دهد. جاودانه نیست، واقعاً فردا روزی معلوم نیست که من زنده باشم، شاهدش هم هیمن‌هایی است که عکسشان روی درودیوار است. آن وقت شیطان یک جوری نشان می‌دهد که انگار قرار است هزار سال در این دنیا باشیم. هزار سال نیست، الآن شما فوقش 5 سال برای لیسانس در دانشگاه هستید. اگر شما 100 سال عمر بکنید، 5 سال می‌شود 5 درصد این عمر. نزدیک 12 سال هم دوران مدرسه گذشته است. روی هم که حساب بکنید می‌شود 17 درصد، شما در این مقدار از عمر این‌همه سختی و تحمل برای چه؟ تازه بعدش هم که سختی‌ها تمام نمی‌شود. حالا کل عمر شما 100 سال است، اگر بعد از این 100 سال چند سال به شما وعده بدهند کافی است که شما این 100 سال را صبر و تحمل بکنید؟ درحالی‌که گفتند بعدش همیشگی است و جاودانگی؛ که نسبت به بی‌نهایت 100 سال اصلاً نسبت بر نمی‌دارد. چرا ما این‌طور هستیم که در این نسبت به این بزرگی تحمل می‌کنیم که هر انسانی اگر پیش خودش سبک سنگین کند می‌گوید که من گُل عمرم را می‌آیم این‌همه تنگناها و فشارها تحمل می‌کنم برای آن مابقی که آن هم تازه زحمت و رنج خودش را دارد. من فقط بحث تحصیلش را گفتم.

می‌خواهیم بگوییم اینکه قرآن می‌گوید امروز و فردا نمی‌خواهد حرف زوری به ما بزند. واقعاً ما می‌کشیم، یعنی اینکه ما 100 سال را اگر همه‌اش سختی محض باشد، می‌کشیم برای اینکه بعد از 100 سال دیگر راحت باشیم. با شادی هم می‌کشیم؛ اگرچه هیچ‌وقت این 100 سال سختی محض نیست. بلکه با این بحث راحتی‌هایش هم بیشتر می‌شود. آخرت جدای از دنیا نیست، و این از توهمات اشتباه ما است. قرآن هم می‌فرماید امروز و فردا.

اگر یک کسی به شما یک متلکی بیندازد، یک مسخره‌ای بکند یا یک ناسپاسی بکند؛ به آدم فشار می‌آید. اگر این هوشیاری پیش بیاید که این کاری که این شخص کرد یک فرصتی پیدا شد که من یک بهره‌ی اخروی ببرم. یعنی الآن اگر تحمل بکنم و مدارا بکنم، از جهت اخروی خودم رشد می‌کنم و بهره‌مند می‌شوم. خود این حوصله‌ی آدم را افزایش می‌دهد. همی کار تلخ برای انسان سبک می‌شود. این یک واقعیتی است، خیال‌بافی نمی‌خواهیم بکنیم. همواره این‌طور است که حال را آینده‌ سنگین و یا سبک می‌کند. شما همین غذا خوردن که این‌قدر با شوق‌وذوق سراغش می‌رویم؛ اگر به ما بگویند که این غذا را بخور تا زودتر تو را به دار بکشیم. همین غذا دیگر از گلوی ما پایین نمی‌رود و واقعاً نمی‌توانیم، چون این آینده‌ای که در پس این هست این را کاملاً تاریک و سنگین می‌کند. بچه‌ها را دیدید، مثلاً می‌گویند مامان زودتر غذایت را بخور تا برویم آمپولت بزنیم. همین که می‌گویند تا برویم آمپولت بزنیم، غذا خوردنش کلاً به هم می‌ریزد. این حال سبک بگذرد و یا سنگین تابع آینده است. گذشته هم بی‌تأثیر نیست. لذا کسی که نتواند برای خودش آینده‌ای تصویر بکند، حال بر او خیلی سخت می‌گذرد. هر چه آینده روشن‌تر و پایدارتر باشد، اکنون ما سبک‌تر می‌گذرد. لذا اینکه قرآن دستور می‌دهد «والتنظر نفس ما قدمت لغد» هر کس نگاه کند برای فردا چه دارد می‌فرستد. همین که سخن فردا می‌آید ما راحت می‌شویم که پس فردایی هست، روز خوشی هم هست. آن وقت اینکه برای آن روز داریم پیش می‌فرستیم خودش خیلی مسائل را حل می‌کند.

این آن کمبود بزرگ زندگی‌ها است. الآن خیلی از زن و شوهرها با هم مشکل دارند. ان‌شاءالله که در جمع ما نباشد. به جهت این است که توقع دارند که هیچ عیب و نقص و کاستی نباشد. یک چنین چیزی اصلاً نمی‌شود. چه زن و مردی می‌توانید پیدا بکنید که عیب و نقصی نداشته باشد، خطا از او سر نزند و گیری نداشته باشد. وقتی برای من هر چه هست همین دنیا است، همین است دیگر. این عیب باید همین‌جا برطرف بشود، نشود زندگی ناکامی می‌شود. ولی اگر فردا را هم به آن چسباندی، راحت می‌شوی. می‌گویی اگر این عیب برطرف شد که الحمدالله زندگی در اینجا بهتر می‌شود، نشد هم تحمل می‌کنم برای فردا. عیب از خودم باشم چون فردای خودم به آن گیر است بیشتر تلاش می‌کنم و عیب دیگران را هم راحت‌تر تحمل می‌کنم. زندگی هم شیرین می‌شود، واقعاً شیرین می‌شود. الآن همین کار بچه‌داری که مادرها دارند، این مادر به چه هوایی این‌قدر به این بچه رسیدگی می‌کند؟ مگر غیر از این است که به فکر فردا است؟ اگر قرار بود این بچه تا هفتاد سالگی خودش را کثیف بکند و این هَی عوضش بکند، هیچ‌کسی زیر بار بچه نمی‌رفت. آن کار به آن سختی به جهت فردایش است که سبک است. لذا آن مادر وقتی که به فردا می‌رسد و فردای ناخوشی هست، مثلاً جوان ناخوشی بار آمده است، هیچ جوری نمی‌تواند این را تحمل بکند. چون تا حالا برای فردا بود، حالا که فردا شد امروز و می‌بیند که هیچ‌چیز خوبی پیش نفرستاده است، کامل شکسته می‌شود. لذا مادرها در بزرگ کردن بچه خیلی شکسته نمی‌شوند، ولی در بزرگی بچه‌ها که به بار ننشستند یک‌دفعه خورد می‌شوند. چون به فردایی رسیدند که دیگر بعدش نمی‌شود فردای دیگری تصور کرد. احساس می‌کنند که همه‌چیز بر باد رفت.

معمولاً گفته می‌شود و درست هم هست که ما وقتی که به یاد آخرت باشیم و متوجه آخرت باشیم، در کارهایمان سست می‌شویم. این درست است، چرا درست است؟ امثال ما، حالا بنده به حال خودم عرض می‌کنم، تا حالا از آخرت و فردا روز غافل بودیم، پرداختنمان به کارها از باب طبیعتمان و دنیاگرایی و میل به دنیا بوده است. نیات و انگیزه‌ها و شوق‌وذوق‌ها ما همه در این وادی بوده است. حالا شما یک‌دفعه یک در دیگری را باز می‌کنی، انسان هوشیار آخرت می‌شود، خودبه‌خود این‌ها همه فرومی‌ریزد. شما یاد مرگ هم که بکنید همین‌طور است و یکدفعه‌ این‌ها فرومی‌ریزد. از چشم آدم می‌افتد، از دل آدم بیرون می‌رود؛ ولو موقت. چون همه‌ی این‌ها فرومی‌ریزد هر آنچه که ما را به حرکت در می‌آورد از کار می‌افتد. لذا انسان این فعالیت‌ها را از دست می‌دهد و یا شُل می‌شود. این یک اتفاق طبیعی است، مثلاً فرض کنید یک لباسی را که مال خودتان هست را دارید اتو می‌کشید، با شوق‌وذوق هم دارید این کار را می‌کنی. یک‌دفعه یکی می‌آید می‌گوید این لباس من است. تا این را می‌گوید شما شُل می‌شوید، گاهی طوری شُل می‌شوید که اتو روی لباس می‌ماند. چون آنچه که در این کار انگیزه می‌داد و زمینه‌ی جوشش و حرکت بود را یک‌دفعه همه‌اش گرفته شد. لذا این طبیعی است و نباید واهمه داشت. منتها دو تا مطلب اینجا هست. ما وقتی که آخرت را می‌کشیم و می‌آوریم وسط میدان و به تعبیر قرآن می‌خواهیم ببینیم برای فردایمان چه داریم می‌فرستیم. اولین اتفاقی که می‌افتد می‌بینیم که یک دسته از کارها را اگر انجام بدهیم، یعنی چیزی داریم پیش می‌فرستیم که آخرت بر باد است. با این‌ها این آباد نمی‌شود. خودبه‌خود این دسته مسائل را باید رها کرد. معلوم است که من وقتی پای آخرت را بکشم وسط دیگری نمی‌توانم دروغ بگویم. دیگر راحت نمی‌توانم راحت غیبت بکنم، می‌بینم که نمی‌توانم راحت آبروی کسی را ببرم و همین‌ها هم درست است. این دسته کارهایی که جنسش با آخرت نمی‌سازد، یعنی تبدیل به عذاب و گرفتاری می‌شود باید کنار بگذارم. این مثل این است که باید خار و خاشاک بکارم، خُب نباید بکارم.

یک دسته از کارها هستند، وقتی که نگاه می‌کنم می‌بینم که درست است که کار کار دنیایی است و ما در دنیا هستیم و هر کاری بکنیم دنیای است. منتها این کار کاری است که آنجا را هم آباد می‌کند، جنسش آن طرفی هم هست و می‌شود این را به آن طرف پیش فرستاد. اینجا موتور را باید عوض کرد، یعنی تا حالا همین کار را با انگیزه و اهداف و نیات دنیایی انجام می‌دادم، حالا این‌ها را کاملاً در بیاورم و آن را به خوردش بدهم. آثار دنیایی خودش را دارد، من غذایی که می‌خورم اگر غذا غذای خوب و سالم و مفیدی باشد آثار دنیایی خودش را دارد، منتها همین غذا خوردن یک وقت کاملاً لذت‌جویی دنیایی است، آن طرف ممکن است عذاب باشد و یا صفر باشد. یک وقت همین را من می‌آیم موتورش را عوض می‌کنم. می‌گویم آن کسی که گفته «کلوا و اشربوا» و بر این دستور داده است، معلوم است که پیاده کردن این دستور آن طرف را هم آباد می‌کند. این را به نیت و به هوای آن طرف انجام بده. از همین کار آن طرف را هم بخواه، انگیزه‌ها، نیت‌هایت را درست کن، هوشیار باش که همین خوردن ثواب دارد. جوهره‌اش را عوض کن، این‌طور نیست که من قبلاً شیر می‌خوردم و حالا شیر نخورم.

یک دسته از کارها هم هست که برای همین دستور داده شده‌اند، مثل نماز. این‌ها جنسشان جنش آن طرفی است که وقتی انسان هوشیار آخرت می‌شود این‌ها خیلی رونق بیشتری هم پیدا می‌کند و انگیزه و میل و دغدغه‌های انسان در آن‌ها بیشتر می‌شود.

من گاهی داشتم فکر می‌کردم این مثال یادم آمد. این ماشین‌های دوگانه‌سوز این‌طور هستند. شما مثلاً از گاز می‌خواهی بروی به بنزین این سوخت را که عوض می‌کنی ماشین یک تکان می‌خورد. ولی اگر از گاز به بنزین بروی تکان را که خورد بعد با یک شتاب بیشتری راه می‌افتد. ما اگر بتوانیم خودمان را به هوشیاری نسبت به آخرت برسانیم، یک موتور پر قدرتی در زندگی‌مان می‌آید. منتها چون سمت و سو دارد ما را در یک مسیر مستقیم هم به پیش می‌برد. به کارهای آلوده و بی‌فایده هم دیگری مشغول نمی‌کند، می‌پردازیم به آن مغز زندگی. لذا من رشته‌ی تحصیلی که من دارم، اگر طوری است که نه خیری برای خودم دارد و نه خیری برای جامعه دارد و نه به درد نظام می‌خورد و نه به درد مردم؛ فردای قیامت و آخرت من را گیر می‌اندازد. این را باید رهایش کنم، فردا می‌پرسند عمرت را برای چه صرف این کردی. ولی اگر یک رشته‌ای هست که کشور به آن نیاز دارد، نظام نیاز دارد و یا برای خودم مفید است؛ جنسش جنسی است که می‌شود در مسیر آخرت قرارش دارد. حالا این دیگری هنر من است، اگر من فقط به انگیزه‌های مادی به این بپردازم بهره‌ای اگر حاصل بشود در عالم ماده است. اگر همین را بیاورم به انگیزه‌های اخروی انجام بدهیم؛ من در آینده مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرم؛ بالأخره بخشی از جامعه را هم من باید به دوش بگیرم، کما اینکه دیگران بخش دیگرش را بر عهده می‌گیرند. من نیتم را در این مسئله آن سمت قرار بدهم، آن وقت موتور قضیه خیلی قوی می‌شود. اگر کسی به خاطر این رشته من را مسخره کرد باکی ندارم، ناسازگاری آمد جلوی من ولی من محکم ایستادم، مثلاً نظام اداری با ما همراه نشود، من قدرتم خیلی بیشتر است. تبلیغات ناجور رسانه‌ای هم یک وقت بیاید، باز حال من عوض نمی‌شود. حتی خانواده و فامیل ناسازگار باشند، درعین‌حال که حوصله به خرج می‌دهم، منطق به خرج می‌دهم، استدلال می‌کنم. درعین‌حال از جهت روحی [محکم هستم] لذا آن مطلبی که گاهی دوستان می‌فرمایند که ما یک‌دفعه شُل می‌شویم، مال این است که سوخت را عوض نمی‌کنیم. سوخت را عوض می‌کنیم ولی سوخت بالادستی را به کار ضمیمه نمی‌کنیم. ما به طور طبیعی که برای زندگانی دنیا انگیزه داریم چون یک موجود دنیایی هستیم، منتها چون گستره‌ی ما به گستره‌ی هستی است یک موتور پر قدرت دیگر را می‌خواهند روشن کنند. این که امروزش است، فردا را بیاور به قضیه بچسبان بعد ببین جنش کار و گستره‌ی کار و عمق کار خیلی متفاوت می‌شود. می‌بینید که انسان در رشته‌ی تحصیلیِ خودش هم خیلی قید و بند درآمد ندارد. ممکن است با یک درآمد اندکی هم بسازد و این کار را پشتش را بگیرد. به جهت اینکه فردا خود را در مقابل خدای متعال پاسخگو می‌بیند.

پس خلاصه‌ی این نکته‌ای که عرض کردیم این است. ما وقتی توجهمان به آخرت و به مرگ زنده می‌شود و هوشیار می‌شویم، آنچه را که با آخرت ناسازگار است را باید کنار بگذاریم. به طور طبیعی انگیزه‌ی ما برای کنار گذاشتنشان بیشتر می‌شود و از همین جهت هم کنار بگذاریم که خود این رشد می‌آورد. آنچه که برای آخرت سفارش شده است، نماز و روزه و... که روشن است. آنچه که حالا سفارش نشده ولی جنسش سازگار با آن طرف است، جنسش سازگار است و منافاتی ندارد آن وقت جوهره‌اش را باید آن طرفی بکنیم. همین که انسان این هوشیاری را داشته باشد که من این کار را که انجام می‌دهم در همین کار رشد اخروی و زندگی اخروی، ثواب و این چیزها را می‌خواهم. این‌جور انسان سست هم نمی‌شود. لذا در این یاد آخرت و توجه به آخرت اصلاً بحث این نیست که انسان سست بشود، تازه از هر فرصتی استفاده می‌کند. لذا من اگر الآن می‌خواهم بیایم در مسجد، چون می‌دانم که فرصت‌ها محدود است برایم مهم می‌شود که با پای راست بیایم. چون می‌بینم که فرصتم کم است، همین هم ارزشمند است چون گفتند ثواب دارد. مگر آن صورتی که این چیزی که ثواب دارد با یک مطلب مهم‌تری ناسازگار باشد که آن مطلب مهم‌تر از دست ما برود. لذا من سلام می‌کنم و فراوان هم سلام می‌کنم. می‌گویم که معلوم نیست که من فردا روزی باشم یا نه، همین سلام ممکن است که آن طرف خیلی کار از آن بر بیاید. دیگر گفتند که مؤمن در چهره شاد است، من هم شادم. من که دارم نگاه می‌کنم، خُب شاد نگاه می‌کنم. همین‌طور دارم ثواب می‌فرستم. این خیلی آدم را در مسائل جوشان می‌کند و از آن طرف آلودگی‌ها را به‌سرعت از انسان دور می‌کند.

ان‌شاءالله به این بپردازیم، بعد می‌بینیم که انسان خیلی نیاز به نصیحت هم ندارد. همین‌ها را زنده بکند، مدام نصیحت در خودش می‌جوشد.